روزنامه شرق

سه‌شنبه ۱۲ مهر ۱۳۹۰ • ۶ ذی‌القعده ۱۴۳۲ • ۴ اکتبر ۲۰۱۱ • سال نهم • شماره پیاپی ۱۳۵۹ • شماره ۴۳۵ دوره جدید • ۲۰صفحه

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۲-۸۸۶۵۴۳۹۱ نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰
چاپ: نشر روزتاب تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶
www.sharghnewspaper.ir
تهران: اذان ظهر ۱۱:۵۳ اذان مغرب ۱۸:۰۳ اذان صبح فردا ۴:۳۹ طلوع آفتاب ۶:۰۲



«یه حبه قند» در پردیس کیان رونمایی می‌شود



مراسم رونمایی از فیلم سینمایی «یه حبه قند» همزمان با میلاد امام رضا (ع) به همراه افتتاح رسمی پردیس سینمایی کیان برگزار خواهد شد. به گزارش روابط عمومی فیلم «یه حبه قند»، این مراسم روز جمعه پانزدهم مهر ساعت ۱۸:۳۰ آغاز می‌شود. بازیگران و عوامل اصلی فیلم همراه سینماگران، روزنامه‌نگاران و منتقدان در این مراسم حاضر خواهند شد. پوستر و آنونس این فیلم را به ترتیب عباس کیارستمی و رخشان بنی‌اعتماد طراحی و ساخته‌اند.

پرسش از فرهنگ

فرهنگ «مبتذل» چیست



ناصر فکوهی

■ گروهی از واژگان برای تحقیر پدیده‌های فرهنگی گوناگونی به کار می‌روند؛ از این جمله می‌توان به واژگانی چون «مبتذل»، «عامیانه»، «عامه‌پسند»، «سطحی»، «بی‌محتوا»، «بی‌ارزش» و «زرد» اشاره کرد که گاه در مقام صفت و با یک داوری ارزشی بر آن هستند که پدیده فرهنگی موصوف را از حوزه اندیشه و تامل فرهنگی اخراج کنند: مثل وقتی گفته می‌شود رمان یا روزنامه‌های «زرد»؛ گاهی نیز عبارت به کار رفته هم موصوف را تحقیر و بی‌ارزش قلمداد می‌کند و هم صفت گویی در خود نوعی «بی‌ارزش بودن بدیهی» و «طبیعی» را حمل می‌کند، مثل عبارت «موسیقی عامیانه» که در آن هم «موسیقی» مزبور به رسمیت شناخته نمی‌شود و هم «عامیانه» بودن به خودی خود یک موقعیت بی‌ارزش‌کننده تلقی شده و از آن برداشت می‌شود که مردم غیرنخبه اصولا ارزشی برای تامل ندارند، البته به جز به مثابه «موضوع مطالعه نخبگان.» اینها لزوما پدیده‌هایی زبانی – گفتمانی – شناختی (بنابراین ذهنی، تصور شده و در نهایت خیالین) هستند که به‌گونه‌ای خود استناد‌کننده، عمل می‌کنند و «دیگری» را به دلیل «دیگر بودگی»اش به خودی خود فاقد ارزش هستی‌شناختی می‌دانند که طبعا این امر می‌تواند به صورت معکوس نیز از طرف «دیگری» به طرف «خودی» انجام شود و اغلب نیز در فرآیندهای «پوپولیستی» این کار انجام می‌شود.

تحقیر اجتماعی در این حالت در خود نوعی هژمونی یا نوعی ضد هژمونی را حمل می‌کند: منتقد ادبی که یک رمان را «سطحی» ارزیابی می‌کند مثالی از میان هزاران مثال در رویکردی هژمونیک هستند. اما همین امر را می‌توان در یک رویکرد ضدهژمونیک که نه در معنای خود بلکه صرفا در شکل خود «ضدهژمونیک» است (اما در واقع نوع دیگری از هژمونی بالقوه را حمل می‌کند) نیز مشاهده کرد. برای نمونه وقتی یک گروه مخالف، این یا آن هنرمند را «وابسته» اعلام می‌کند، یا فردی را «قلم به مزد»، «خائن» و غیره می‌نامد، بدون آنکه لزوما به کالبدشکافی و تحلیل کار او بپردازد: مثال فردینان سالین، نویسنده معروف فرانسوی که پس از جنگ «خائن» نامیده و مجبور به تبعیدی چندساله شد.

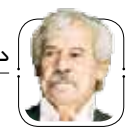
اما این یک بعد ماجراست. آیا می‌توان از این استدلال به نوعی نگاه پسامدرنیست افراطی را پذیرفت؟ مثلا نظر گروهی از طرفداران دریدا در آمریکا که تفاوتی میان یک متن شکسپیر و یک متن رمان عشقی ارزان قیمت قایل نمی‌شوند و هر متنی را دارای ارزشی برابر هستی‌شناختی می‌دانند (نقطه‌نظری که به خود دریدا و اندیشه او در مفهوم «ساختارشکنی» تعلق نداشت و ندارد). آیا می‌توان ارزش «زیباشناسانه» را یک ابداع صددرصد در موقعیت‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به‌شمار آورد و از این تز دفاع کرد که امر زیبا و سلسله مراتب زیباشناسانه در نزد یک فرد، یک فرهنگ یا در سطح جهان‌شمول، «مطلقا» وجود ندارد؟ و صرفا زمینه و رابطه «بازتابنده» (reflexive) میان امر زیبا و مخاطب آن است که زیبایی را تبیین می‌کند؟

در اینجا شاید بتوان با بهره گرفتن از رویکرد مطالعات فرهنگی و البته از سازوکارهای پیچیده‌ای که خود بوردیو به صورتی نسبی مطرح می‌کرد و با پشت سر گذاشتن قضاوت بیش از اندازه منفی او نسبت به رویکرد اندیشمندانی چون ادگار مورن و مفهوم پیچیدگی در نزد او، از رویکردی تودرتو و چند لایه دفاع کرد که «امر زیبا» را در خطوط متفاوت نظری، رشته‌ای، بین‌رشته‌ای، اجتماعی، سیاسی و غیره قرار داده و می‌توانند در آن واحد به تحلیل‌های مقطعی و تحلیل‌های تالیفی دست یابد.

مساله به باور ما، تنها زمانی جنبه اساسی به خود می‌گیرد که پای سیاست‌گذاری‌های فرهنگی در میان باشد. نظام اجتماعی ناگزیر است سیاست‌گذاری فرهنگی کند و برای این کار ناچار است دست به قضاوت، تعمیم قضاوت و سلسله مراتبی کردن بزند. اینجاست که بیان بی‌پرده و دقیق مولفه‌ها و سازوکارهای زیباشناسانه‌ای که برای قضاوت به کار رفته‌اند، روشن می‌شود بدون آنکه این کار بتواند نه فرآیند قضاوت را قطعی و یکباره کند، نه به آن اجازه غیرشفاف شدن بدهد و نه آن را از فرآیندهای عمومی نظارت دموکراتیک و انتقاد سرسختانه علیه‌اش معاف کند. انتخاب ما در نهایت از یک سو بین ایدئولوژیک اندیشیدن در قالب‌های هژمونیک و ضدهژمونیک و از سوی دیگر و پیچیده اندیشیدن در عین بهره‌برداری از ایدئولوژی‌ها با روشن کردن و تعریف، تبیین و تحلیل دایم داوری‌هایمان است. این امر به هیچ رو، نمی‌تواند و نباید هیچ فرد و گروهی را «ناگزیر» به انتخاب‌های زیباشناسانه اجباری (جز در حدودی که باید به تعریف و تبیین مفهوم «خشونت» داد و ابعادی که باید اجتماعی شدن را در آن تعریف کرد) برای دیگران کند، اما وظیفه و رسالت تحلیل‌گران اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را نیز در این زمینه، زیر لواگونه‌ای «پسامدرنیسم ساخت‌شکنانه» کاهش نمی‌دهد.

سالن کوچک

امید بزرگ آینده تئاتر



داوود رشیدی

روز شنبه به همراه چند دوست هنرمندم به تماشای نمایش «من‌و تلخک» در تالار انتظامی خانه هنرمندان نشستیم که نویسنده و کارگردان آن طنزپرداز مستعد نیما دهقانی بود و علیرضا کی‌منش در آن هنرنمایی می‌کرد. از همه دوستداران تئاتر دعوت می‌کنم که به دیدن این تئاتر بروند، به این دلیل که هم فضای متفاوت‌تری نسبت به تئاترهای امروز دارد و هم بسیار شیرین و دلنشین است. همین‌طور بازیگر جوانی دارد که تمام مدت روی صحنه است و با مهارت از پس چند نقش برمی‌آید. به نظرم این یک فستیوال ویژه است که هم در آن بازی خوب و نمایشنامه خوب می‌توان دید و هم کارگردانی قوی. این تئاتر که کار بچه‌های جوان است، امیدواری بزرگی برای آینده تئاتر ایران است.

توضیح شرق: نمایش «من و تلخک» از هفتم تا بیست‌ودوم مهر هر شب ساعت ۱۹:۳۰ در تالار استاد انتظامی خانه هنرمندان روی صحنه می‌رود. همچنین اجرای امروز (دوازدهم مهرماه) این گروه، ویژه بازیگر گرانقدر «مجید بهرامی» است و عواید حاصل از فروش بلیت و پوسترهای نمایش برای درمان این هنرمند ارسال می‌شود.

برداشت آخر

برندگان نوبل پزشکی معرفی شدند

جایزه‌ای به افتخار نگهبانان بدن

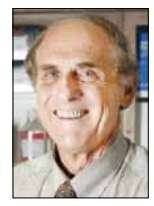
گروه علم: جایزه نوبل فیزیولوژی یا پزشکی امسال به‌طور مشترک به سه دانشمندی اهدا شد که تحقیقات‌شان در زمینه «سیستم ایمنی بدن» بود. نتیجه تحقیقات این سه نفر، راه را برای تولید واکسن‌های جدید و کشف روش‌های جدید درمان و مقابله با بیماری‌های عفونی و سرطان گشوده است. بنیاد نوبل در فرهنگستان سلطنتی علوم سوئد، دیروز طی نشستی مطبوعاتی، «بروس‌ای. باتلر» آمریکایی، «جولزای. هافمن» فرانسوی و «رالفام. استین‌مان» کانادایی را به‌طور مشترک برندگان نوبل فیزیولوژی یا پزشکی امسال معرفی کرد. بنا بر اعلام بنیاد نوبل، نیمی از جایزه ۱۰میلیون کرونی (۱/۴۶ میلیون دلاری) این بنیاد به «بروس باتلر» و «جولز هافمن» به خاطر تحقیقاتی که در زمینه اولین مراحل پاسخ سیستم ایمنی بدن به عوامل بیماری‌زا انجام داده‌اند، اهدا می‌شود و نیم دیگر این جایزه به خاطر کشف سلول‌های دندریتی و نقش آن در ایمنی تطبیقی به «رالف استین‌مان» تعلق خواهد گرفت. در یادداشتی که نماینده هیات داوران آکادمی نوبل، دیروز در استکهلم قرائت کرد، آمده است: «برندگان امسال جایزه نوبل فیزیولوژی یا پزشکی با کشف چگونگی فعال شدن و آغاز واکنش‌های ایمنی ذاتی و تطبیقی و چگونگی ارتباط بین آن دو، درک ما را از سیستم ایمنی بدن متحول کرده‌اند.» مدت‌هاست که دانشمندان در جست‌وجوی نگهبانان مسوول واکنش ایمنی در بدن انسان و جانوران هستند. این سیستم از بدن انسان در برابر هجوم باکتری‌ها و دیگر میکروارگانیسم‌ها دفاع می‌کند. «بروس باتلر» و «جولز هافمن» گیرنده‌ای پروتئینی را کشف کردند که می‌تواند چنین میکروارگانیسم‌هایی را تشخیص دهد و با فعال کردن ایمنی ذاتی، نخستین واکنش بدن در پاسخ ایمنی را موجب شود. «رالف استین‌مان» نیز با کشف سلول‌های دندریتی سیستم ایمنی، از ظرفیت بی‌نظیر آنها برای فعال ساختن و تنظیم‌کردن ایمنی تطبیقی پرده برداشت. دستاوردهای این سه نفر باعث گسترش فراگیر و همه‌جانبه روش‌های پیشگیری و درمان عفونت‌ها، سرطان و بیماری‌های التهابی شده است.



بروس‌ای. باتلر



جولزای. هافمن



رالفام. استین‌مان

واقعه‌ای نادر و تاسف‌برانگیز

گفتنی است «رالفام. استین‌مان» یکی از برندگان جایزه نوبل فیزیولوژی یا پزشکی امسال درست چند روز پیش از اعلام برندگان این جایزه درگذشته است. این خبر که کمیته نوبل تا پس از اعلام خبر (دیروز) از آن بی‌اطلاع بود، باعث سرگردانی خاصی برای این موسسه معتبر شده است. طبق قوانین، جایزه نوبل تنها به افرادی که در قید حیات هستند، اعطا می‌شود مگر اینکه فرد پس از اعلام خبر جایزه از دنیا رفته باشد. بنابر اعلام دانشگاه راکفلر، «استین‌مان» که از چهار سال پیش به بیماری سرطان پانکراس دچار بود، روز جمعه (۳۰سپتامبر) در سن ۶۸سالگی درگذشته است. وی با استفاده از روش درمانی ایمنی مبتنی بر سلول دندریتی که خود طراحی کرده بود، توانسته بود مدت طولانی‌تری زندگی کند. کمیته نوبل در زمان اعلام این جایزه، از مرگ «رالفام. استین‌مان» بی‌خبر بود. این کمیته هنوز در مورد این واقعه اظهارنظری نکرده است. «گوئران هانسسون» رییس این کمیته در عین حال اعلام کرده است که این گروه بر انتخاب خود پابرجا است و اظهار کرد: «ما تازه از این موضوع مطلع شده‌ایم و چاره‌ای نداریم جز اینکه از نبود وی در این شادی اظهار تاسف کنیم»

آشنایی با برندگان

«بروس‌ای. باتلر» ۵۳ ساله در سال ۱۹۵۷ (۱۳۳۶) در شیکاگو متولد شد. او در سال ۱۹۸۱ (۱۳۶۰) دکترای خود را از دانشگاه شیکاگو دریافت می‌کند و پس از آن به عنوان محقق در دانشگاه راکفلر نیویورک و در ادامه در دانشگاه تگزاس در دالاس شروع به کار کرد. او به هنگام تحقیق در دانشگاه دالاس موفق شد گیرنده‌های «لیپوپلی‌ساخارید» (LPS) را کشف کند. «جولزای. هافمن» ۷۰ ساله در سال ۱۹۴۱ (۱۳۲۰) در «اشترناخ» لوکزامبورگ متولد شد. او در سال ۱۹۶۹ (۱۳۴۸) مدرک دکترای خود را از دانشگاه استراسبورگ فرانسه دریافت کرد و پس از گذراندن دوره فوق‌دکترا در آلمان، به استراسبورگ بازگشت و از سال ۱۹۷۴ تا ۲۰۰۹ ریاست یکی از آزمایشگاه‌های تحقیقاتی این دانشگاه را بر عهده گرفت. «رالفام. استین‌مان» ۶۸ ساله، متولد ۱۹۴۳ (۱۳۲۲) مونترال کاناداست. او پس از گذراندن رشته‌های زیست‌شناسی و شیمی در دانشگاه مک‌گیل این شهر، برای تحصیل در رشته پزشکی به دانشگاه هاروارد در بوستون رفت و در سال ۱۹۶۸ (۱۳۴۷) از این دانشگاه فارغ‌التحصیل شد. او از سال ۱۹۷۰ (۱۳۴۹) در دانشگاه راکفلر نیویورک کار می‌کرد و از ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) استاد ایمنی‌شناسی این دانشگاه بود.

نگاه

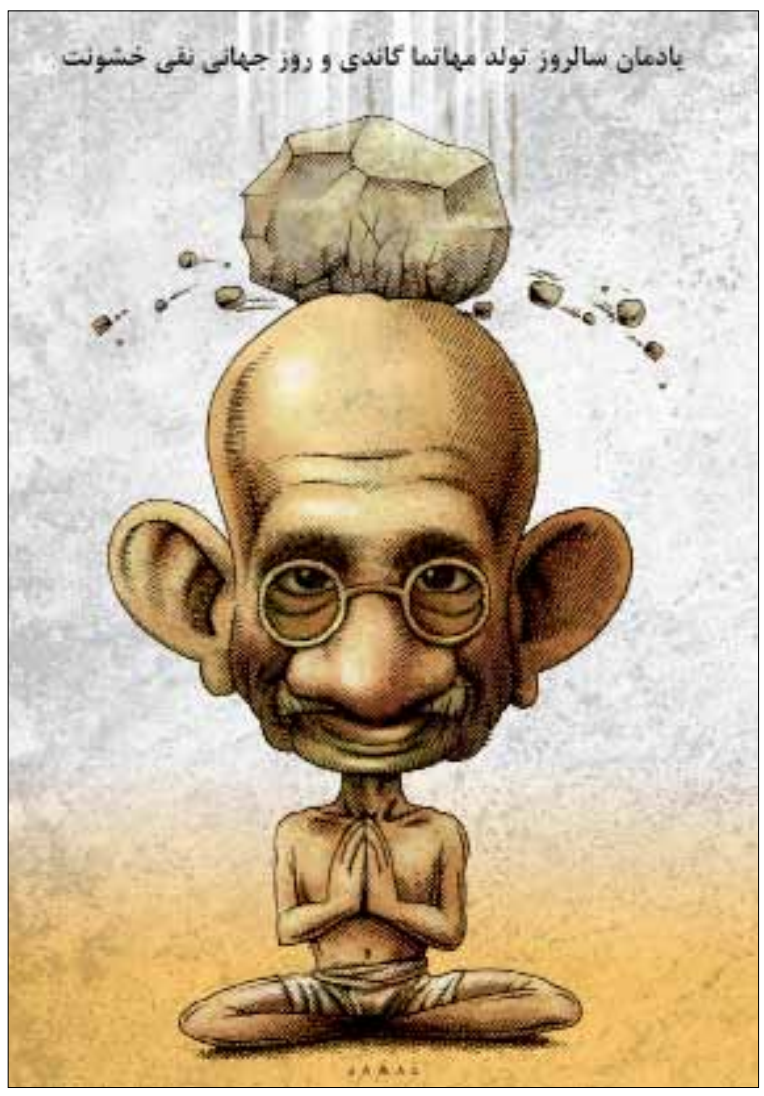
آشفته بازار

پژمان موسوی

نمی‌دانم شما هم به تبلیغاتی که از شبکه‌هایی غیر از تلویزیون ایران برای ایرانیان پخش می‌شود دقت کرده‌اید یا نه، ولی محض یادآوری لازم است عرض کنم همان بهتر که دقت نکرده‌اید! این تبلیغات چنان جامعه ایرانی را سطحی و بیمار نشان می‌دهد که اگر ایرانی نباشی و صاحب یک ملیت دیگر باشی، بر حال مردمانی که این تبلیغات برای آنها تولید می‌شود تاسف خواهی خورد و آهی از نهاد خواهی کشید؛ اما ما انگار عادت کرده‌ایم: عادت کرده‌ایم که چند کمپانی دم دستی دایما برایمان قرص لاغری تولید کنند و برچسب‌هایی که لابد قرار است دماغ‌مان را کوچک کنند! عادت کرده‌ایم که دایما از مزایای ترک اعتیاد و انواع و اقسام راه‌های رهایی از آن، برایمان بگویند! عادت کرده‌ایم که دایما این کمپانی‌های تازه به دوران رسیده از راه‌هایی بگویند که زودتر می‌توان از طریق آنها ویزای خروج از ایران گرفت و عادت کرده‌ایم که دایما از راه‌های تناسب اندام بشنویم و عادت کرده‌ایم که... چنان هم با این تبلیغات خو گرفته‌ایم که با خود نمی‌اندیشیم که چطور است تبلیغاتی در این سطح تنها برای مخاطبان ایرانی پخش می‌شود؟ تبلیغات صنعتی است که جایگاهی برای خود دارد و اصولی که هرچه باشد، این اصول قطعا آنی نیست که این شبکه‌ها طبق آن عمل می‌کنند. آخر مگر می‌شود که با یک برچسب دماغ‌مان کوچک شود؟ با یک قرص از اعتیاد رهایی یابیم و با یک تلفن از شر سفارت‌خانه‌هایی که دایما اعطای ویزای ما را به تاخیر می‌اندازند راحت شویم؟ جایگاه دانش پزشکی و عرف دیپلماتیک در این بین کجاست؟ فکر نمی‌کنیم که تمامی اینها سوءاستفاده کمپانی‌هایی به واقع آماتور برای اهدافی سودجویانه و لاغیر است؟ موضوع قابل توجه و تامل‌برانگیز اما در نکته دیگری نهفته است؛ مگر نه این است که هر تولیدی برای عرضه است و هر تبلیغی نشانه درخواستی؟ اگر نباشد تقاضایی مگر کمپانی‌ای هزینه می‌کند تا تبلیغی را برای مخاطبان ایرانی عرضه کند؟ باید پذیرفت که از ماست که بر ماست و این کالاها گویی جایی در بخشی از جامعه ایرانی برای خود باز و مخاطبانی دست و پا کرده که اگر نبود یک چنین وضعیتی، قطعا تعداد این نوع تبلیغات روز به روز در رسانه‌های تصویری کاهش می‌یافت و نه افزایش. بیاییم یک‌بار هم که شده به خود آییم و تصویر خود را به عنوان شهروندانی آگاه در عرصه جهانی ثبت کنیم: شهروندانی که تفاوت تبلیغات حرفه‌ای و آماتور را می‌فهمند و بیش از اینکه به کالایی شدن آن هم در سطح نازلش بیندیشند، به مسایل مهم‌تری می‌اندیشند و نیازهای روزمره‌شان را هم نه تحت‌تاثیر تبلیغات نازل این شبکه‌ها که تحت تاثیر بررسی‌های کارشناسانه تامین می‌کنند.

کارتون خواب

جمال رحمتی
jamalrahmati@yahoo.com



تاش

فاصله هنر ناب از تولیدات هنری



محمدابراهیم جعفری

نقاش

سال‌ها پیش، یکی از نویسندگان مجله گزارش فیلم از من پرسید از نظر شما، سینمای مبتذل به چه سینمایی می‌گویند؟ بلافاصله جواب دادم خواهش دارم درباره سینمای مبتذل از من چیزی نپرس! به دلیل اینکه من نه فیلمساز و نه بازیگر و نه تهیه‌کننده. اما برای خودم جالب است که در این روزها حتی مردم عادی در گفت‌وگوی معمولی‌شان درباره سینما و بعضی برنامه‌ها و سریال‌های تلویزیونی از کلمه مبتذل استفاده می‌کنند. البته کلمات دیگری هم می‌شنویم مثلا لوس، به‌دردنخور، خسته‌کننده، تکراری، حالگیر و...

اما این کلمات بیشتر عامیانه به‌نظر می‌رسند. با این وجود هرکدام از آنها را اگر مورد پژوهش و تحقیق قرار دهیم متوجه می‌شویم که مردم زمانه ما مخصوصا جوانانی که در حال تحصیل هستند، نسبت به عمق معنای کلماتی که به کار می‌گیرند، بی‌توجه شده‌اند. اما کلمه مبتذل شامل همه گفتارها، رفتارها و کردارهایی می‌شود که به ابتذال کشیده شده باشد! به فرهنگ دکتر محمدمعین مراجعه می‌کنم، جلد اول (آ-خ) خط نهم از پایین می‌نویسد، ابتذال: ۱- بسیار صرف کردن چیزی به حدی که از ارزش آن کاسته شود؛ ۲- پیش‌پاافتادگی، بی‌قدری، پستی. وقتی در معانی کلمه ابتذال دقت می‌کنیم متوجه می‌شویم که به‌تدریج، خلاقیت، باور، نیاز درونی و... از بین می‌رود و آدمی را به یاد سروده سهراب سپهری می‌اندازد.

من که از بازترین پنجره، با مردم این ناحیه صحبت کردم/حرفی از جنس زمان نشنیدم/هیچ چشمی، عاشقانه به زمین خیره نبود/کسی از دیدن یک باغچه مجذوب نشد...

اما برگردیم به معنای شماره یک ابتذال، بسیار صرف‌کردن چیزی به حدی که از ارزش آن کاسته شود! اما این «حد» را چه کسی تعیین می‌کند؟ یا چگونه این حدود تعیین می‌شوند و مهم‌تر از حد تعیین «ارزش» است که مهم‌ترین مساله ما در همه امور به‌خصوص در مواردی است که مساله خلاقیت به میان می‌آید. همه می‌دانیم که همزمان با کلمه هنر، کلمه خلاقیت هم به ذهن متبادر می‌شود و همان‌طور که یک تابلو نقاشی، یک قطعه موسیقی یا طراحی یک پارک ممکن است امری خلاق نباشد، یک برنامه‌ریزی آموزشی به‌خصوص پرورش‌وآموزش هنر یا برگزاری یک جشنواره یا یک بی‌ینال می‌تواند با تمام صداقت و کوششی که افراد مسوول دارند در جریان شکل‌گیری، آرام آرام از عنصر خلاقیت تهی شود.

همه می‌دانیم که جریان‌هایی که «خلاقیت»، عنصر اصلی آن است، از جنس هنر ناب هستند. به این اظهارنظر خالصانه یکی از بزرگ‌ترین هنرمندان و صاحبنظران قرن نوزدهم به نام «ویستلر» توجه کنید: «هنر حادث می‌شود، هیچ خیمه‌ای از آن در امان نمی‌ماند، هیچ شهریاری به آن نمی‌تواند تکیه کند، عظیم‌ترین هوش و فراست نیز نمی‌تواند آن را پدید آورد.» و یک جمله سرنوشت‌ساز دیگر می‌گوید: «یکی از وظایف هنرمند خلاق وضع قوانین است، البته نه در ادامه قوانینی که پیشاپیش وضع شده است.» یادداشت امروز برداشت خلاصه‌ای است از گفت‌وگوهایم در یکی از کلاس‌های آشنایی با ریشه‌ها و رشته‌های هنرهای معاصر که به علت محدودیت کلمات در یادداشت روزنامه «شرق» از ذکر پرسش‌ها و پاسخ‌هایی که با دانشجویان داشته‌ام، خودداری کرده‌ام. خواننده این یادداشت کوتاه، توجه داشته باشد که وقتی از هنر ناب یا هنر خالص سخن به میان می‌آید منظور آثاری نیست که در جریان اداره امور به آنها «تولیدات هنری» می‌گویند. اصطلاح تولیدات کلمه ادویه‌جات را به خاطر می‌آورد که در روند بازار از گرد غوره، سماق، گرد لیمو، تا زعفران را شامل می‌شود. البته شناخت زعفران ممتاز هم به هیات انتخاب و داورانی احتیاج دارد که ذکر مشخصات آنها به گفتن و نوشتن نمی‌آید.

«مکعب»، ماهنامه تخصصی هنرهای تجسمی منتشر شد



ماهنامه مکعب، نخستین ماهنامه تخصصی هنرهای تجسمی به سردبیری احمدرضا دالوند، نویسنده، منتقد و طراح منتشر شد. سرمقاله نخستین شماره مکعب، خطوط اصلی این رسانه را تبیین می‌کند. دالوند در سرمقاله‌اش برآن است که: «مهم نیست سلیقه کلکسیونر یا گالری‌دار با سلیقه منتقد جور در بیاید یا نه، مهم آن است که چرخه معیوب فعلی میان هنرمند، گالری‌دار، کلکسیونر، موزه و اقتصاد بازار برقرار شود. دیری است که ما آموخته‌ایم جز در کنار هم نمی‌توانیم مشق تمدن و تمرین فرهنگ کنیم.» با این توضیحات، ماهنامه مکعب می‌خواهد هم به رکود موجود در نقد تکانی بدهد و هم به مقوله اقتصاد هنر ورود حرفه‌ای و تعیین‌کننده داشته باشد. نخستین شماره مکعب با آثار و نوشتارهایی از برخی نویسندگان درباره هنرمندانی چون هانیبال‌الخاص، رضا کیانیان، محسن وزیری‌مقدم، پرویز کلانتری، کامبیز درم‌بخش، فروغ اردلان، امید روحانی، نصرالله کسراییان، واحد خاکدان، پری یوش گنجی، احمد نصراللهی، بهمن کیارستمی، شهروز نظری، بهرام دبیری، احمد محیط طباطبایی و ... منتشر شده است.

ابوعطا

درباره یک روز مهم سال توضیح دهید



هادی چپردار

■ البته بر همگان واضح و تابلو است که روزهای مهم در تاریخ خیلی زیاد می‌باشند، مثلا روز تولد آقا معلم ما خیلی روز مهمی می‌باشد، اما چون ما نمی‌خواهیم هم‌شاگردی‌ها دوباره ما را پاچه‌خار بنامند، انشای خود را درباره روز مهم پریروز می‌نویسیم. و ما مهم بودن پریروز را از طریق همکلاسی خود خاتم‌آبادی که انشاهای خوب می‌نویسد، فهمیدیم؛ چون او پریروز یک شاخه گل به مدرسه آورد و به اکبرزاده که ته کلاس می‌نشیند و هر سال رفوزه می‌شود، داد و گفت: «ببین اکبرزاده، امروز دهم مهر روز تولد آقای گاندی و روز جهانی بدون خشونت می‌باشد؛ بیا و این گل تقدیم به تو باد و امروز بچه‌ها را کتک نزن و اغذیه‌های‌شان را نخور و بیا تسامل و گفتمان بگردانیم.» و اکبرزاده در حالی که داشت ساندویچی را که از یک کلاس اولی گرفته بود گاز می‌زد، گفت: «ببین خاتی‌جون؛ من از تو تعجب می‌کنم که بعد از چهار سال هنوز ناامید نمی‌باشی و دست از سر کچل من برنمی‌داری.»

بعدش ما کنجکاو گرداندیم که این آقای گاندی کی بوده. بنابراین کارگروه تشکیل گرداندیم و سفرهای استانی رفتیم و از بابای خود پرسیدیم. و بابای ما که خودش مهندس و خیلی وارد می‌باشد به ما گفت که آقای گاندی اسم یک خیابانی در تهران می‌باشد. بعد ما گفتیم که پس این خیابان چه ربطی به بدون خشونت می‌باشد؟ بابای‌مان گفت که لابد مردم‌های آن خیابان بچه‌ننه می‌باشند و موقع رانندگی کم دعوا می‌گردانند و با ماشین بغلی فریاد نمی‌نمایند.

و فهمیدیم که ما ایرانی‌ها، با داشتن چنین خیابان‌هایی، از نظر بدون خشونت نیز مانند سایر زمینه‌ها بهترین مردم دنیا می‌باشیم. و همان‌طور که مجری‌ها و اندیشمندگان در تلویزیون می‌گویند، هیچ‌کجای دنیا مثل ما فرهنگ غنی نمی‌دارد و مردم همه دنیا از صبح تا شب دارند با آه و حسرت، فرهنگ قدیمی و اصیل و سنتی و مغزپسته‌ای ما را تحسین می‌گردانند.

ولی ما برای اینکه بیشتر مطمئن بگردیم که از همه دنیا بدون خشونت‌تر می‌باشیم، از همکلاسی‌های خود نیز نظرسنجی گردانیدیم.

اول از پورساحلی که سر کلاس همه‌اش جوک و تردستی و دلقک‌بازی می‌گرداند و فامیل‌هایش در خارج می‌باشند، پرسیدیم. پورساحلی در حالی که مگسی را گرفته بود و داشت بال‌هایش را می‌کند، تایید گردانید که ما ایرانی‌ها اصلا خشونت نمی‌باشیم و در خارج پر از ایدز می‌باشد و آنقدر خشونت می‌باشد که روی رنگین‌پوست‌ها قیر داغ می‌ریزند و حتی پارسال یک قاتل به تنهایی در خارج چند نفر را کشته گردانید.

بعدش از اکبرزاده پرسیدیم و او هم با دلخوری تایید گردانید که ما ایرانی‌ها خیلی بدون خشونت می‌باشیم و حیف که ما آرنولد و راکی نداریم که کمی حال بنماییم و بزن‌بزن بگردد. به نظر اکبرزاده ما چون مردم بی‌بخاری می‌باشیم، حداکثرش خرس‌ها و توله‌های‌شان را می‌کشیم، در حالی‌که خیلی کارهای بهتر هم می‌توان گردانید. بعد اکبرزاده تعریف گردانید که آن کسی که خرس‌ها را کشته و فیلمش درآمده، قبلا هم پای روباهی را بریده و از همان پای بریده آنقدر او را با کمپرسور باد گردانیده که روباهه ترکیده. و یک‌بار هم الاغی را سوراخ و تویش را بنزین کرده و آتش زده. و اکبرزاده برای ما تعریف کرد که این کارها اگرچه کافی نیست و باید زیرساخت‌هایش بیشتر نهادینه گردد، اما برای شروع امیدوارکننده می‌باشد.

ما از این انشا نتیجه می‌گردانیم که ما دیگر شورش را درآورده‌ایم و لازم است کمی خشونت ما زیاد گردد. بنا بر این لازم است با مردم‌های بیشتری درباره ضرورت کشتن همه مجرمان مصاحبه بگردانند.

همچنین مردم‌ها در زمان رانندگی کمی بیشتر دعوا و بوق بگردانند و در ماشین خود چماق‌های بلندتری نگه دارند و پلیس به‌جای جریمه ماشین‌های متخلف، آنها را آتش بزند. مسوولان مدرسه نیز از بچه‌هایی مانند پورساحلی که گربه‌ها را دار می‌زند و اکبرآبادی که هر روز دم در مدرسه با بقیه کتک‌کاری می‌کند تشکر بگردانند. باشد که ما از این وضعیت گاندی‌زدگی خلاص گردانیم.